

املائی فارسی

قاعده (۱) - در زبان فارسی اسم مضاف یا موصوف را که پیش از مضاف الیه یا صفت واقع شده باشد در صورتی که صحیح یعنی منتهی بحرف آواز پذیر باشد حرف آخرش را کسره میدهند مانند: «در خانه» در بزرگ، شاگرد دبستان، شاگرد زیرک، پادشاه ایران، پادشاه دادگر، و در صورتی که معتدل یعنی منتهی بحرف آواز باشد چون حرف آواز را با آواز دیگر (کسره در اینجا) نمیتوان تلفظ کرد قاعده‌ی ذیل را معمول میدارند:

اگر حرف آواز الف یا واو ممدود یا هاء ملین باشد یائی بآن ملحق و آن یاء را بعوض آخر کلمه مکسور میکنند مانند خدای جهان، دریای بزرگ، آهوی ختن، ابروی باریک، خانه‌ی من، پروانه‌ی زیبا، و در شعر گاهی کسره‌ی یاء بعد از هاء ملین بطور صریح تلفظ نمیشود لیکن یاء را باید رسم کرد مانند عقده‌ی سخت است بر کیسه‌ی تهی، یائی که در این حال با آخر این کلمات ملحق میشود در رسم الخط صحیح قدیم کوچک و بی نقطه نوشته میشد تا معلوم شود که از اصل کلمه نیست و بضرورت با آخر کلمه ملحق شده است، لیکن بسبب مشابهتی که بهمزه داشت رفته رفته بتصرف کاتبان و ناسخان بی اطلاع بصورت همزه درآمد، و همزه‌ی بی که در برخی از رسم الخطها در ترکیبات: خدای جهان، دریای بزرگ، گرماه تابستان، لشکر هاء گران و نظایر آن مشاهده میکنیم، و همچنین همزه‌ی بی که در بالای هاء ملین در حال اضافه و وصف رسم میکنند (خانه‌ی من، پروانه‌ی زیبا) از اینجا پیدا شده است. رسم همزه در کلمات منتهی بالف و واو ممدود در این زمان متروک و موقوف است و بجایش همان یاء را که مطابق با تلفظ است مینویسند، لیکن رسم همزه در بالای هاء رایج و معمول مانده

و بنا بدانچه گفته شد باید موقوف و متروک گردد و بجای آن هم یاء بنویسند (خانه ی من ، خواجه ی بزرگ) تا هم قاعده مطرد و هم مکتوب مطابق ملفوظ باشد ، و این رسم الخط که پیشنهاد میشود وقتی معمول بوده و رسم تازه و مخترعی نیست .

و اما اگر حرفی آواز یاء بمدود یا او ملین یا یاء ملین باشد همان یاء و او را کسره میدهند بدین معنی که آن دو را بدل بحرف آواز پذیر و بکسره تلفظ میکنند مانند: ماهی شور ، خسر و ایران ، می تلخ و اینکه برخی خسروی ایران و جلوی اسب مینویسند غلط است .

قاعده (۲) - کلمه بی که یاء نکره یا وحدت یا نسبت یا خطاب یا یاء مصدری بدان متصل شود در صورتی که صحیح باشد حرف آخرش را با آواز همان یاء که بمدود است تلفظ میکنند و در کتابت هم متصل بهمان یاء مینویسند مانند: راهی جستم ، اسبی خریدم ، جام گرمائی ، تو بزرگی ، سیاهی و سفیدی ، و در صورتی که معتل باشد پس اگر منتهی بالف باشد یائی میان آن و میان یاء الحاقی فاصله میآوردند مانند: دانایی که بانادان ستیزد ، کتاب زیبایی خریدم ، این جانور دریایی است ، تو در منزل مایی ، دانایی تو انایی است ، و اگر منتهی بو او بمدود باشد در صورتی که اصلش بیاء باشد باز هم یائی فاصله میآوردند مانند « ناجویی و خوشخویی » و در صورتی که اصلش بیاء نباشد خود او را بدل بحرف آواز پذیر و با یاء الحاقی تلفظ میکنند و « هندوی و جادوی » میگویند و فاصله آوردن یاء در « هندویی و جادویی » گفتن نیز جایز است . و اگر منتهی بیاء بمدود یا یاء ملین باشد همان یاء را بدل بحرف آواز پذیر و با یاء الحاقی تلفظ میکنند و در کتابت بصورت دندانیه بی (مرکز) کوچک بیاء الحاقی میچسبانند مانند « صوفی ، نبی » . و اگر منتهی بو او ملین باشد او را بدل بحرف آواز پذیر و با یاء الحاقی تلفظ میکنند و خسروی و پهلوی و نوبی و مسکوی میگویند . و اگر منتهی بهاء ملین باشد در اتصال بیاء مصدری کافی و در اتصال بسایر یاء ها یائی فاصله میآوردند و در موردی که کاف فاصله میشود هاء ملین را در کتابت حذف میکنند لیکن در تلفظ بحال خود باقی است مانند: نان خانگی ، رسم مردانگی ، خانه و خردم ، ته ما اچه و ، فلان مکه و است ، ا که ...

ضمه باشد (تو و دو) هم بیا فاصله می آورند و **تویی** و **دویی** میگویند و مینویسند،
و توی و دوی بدون بیا جز در شعر نیامده است چنانکه مولوی فرماید:

گفت هر يك را بدین عیسوی نایب حق و خلیفه‌ی من نوی

و برخی از مؤلفان نظر بدین بیت و نظایرش فاصله آوردن بیا را نا روا شمرده‌اند،
لیکن اهل زبان تویی و دویی میگویند و این دلیل لزوم آوردن بیا و حمل ترك آن بر
ضرورت شعری است.

نویسندگان با اطلاع قدیم که بدرست نویسی مقید بودند در کلماتی که بسبب
تصریف مذکور (بی) در آخرشان پیدا میشود از قبیل: **زیبایی**، **دریایی**، **تو در خاکی**
مای، **دانایی**، **توانایی**، **صوفی**، **قاضی**، **نبی**، **خانه‌ی**، **خواجگی**، **مکه‌ی**
تویی، **دویی**، بی را بی نقطه در آخر کلمه مینوشتند و بالای بیا اول یائی کوچک
رسم میکردند که تلفظ آنرا نشان دهد، این بیا کوچک را که شبیه همزه بوده نویسندگان
بعد بشرحی که در قاعده‌ی اول گفته شد بصورت همزه‌ی حقیقی نوشتند (دانائی، توانائی
و غیره) و در کلمات منتهی بهاء ملین «بی» را از کتابت انداخته و همزه را در بالای هاء
رسم کردند (خانه، خواجگی، مکه) و این شیوه و رسم تا با امروز معمول و متداول مانده
و نوشته‌های فارسی از آن پیر است. خوانندگان در این گونه کلمات حرفی را که در
تکلم و در قرائت بطور طبیعی بیا است بصورت همزه می بینند و در تلفظ صحیح آن مردد
و متعجب میمانند، آموزگاران هم در تعلیم این حرف یا علامت دوچار اشکالند و باید نو
آموز را مجبور کنند که همزه را بیا تلفظ کند یا آنچه را که در لهجه‌ی طبیعی و محاورات
همگان بیا است در کتاب الفیاء و قرائت پصدای همزه بشناسد و ادا کند، و این هر دو
از نظر روان شناسی بحال نوآموز مضر و از نظر تعلیم مایه‌ی دشواری کار و بریشانی
افکار است، و بنا بدینچه در اینجا و در قاعده‌ی اول باختصار و در مقدمه‌ی قواعد بتفصیل
گفتیم مقتضی بلکه لازم است که رسم این همزه متروک و بجایش در همه جا در آخر کلمه
«بی» نوشته شود تا کتابت با تلفظی که نمونه‌ی بی از فصاحت فارسی و یکی از مزایای آن
نسبت بعربی و از علایم هند و اروپایی بودن اصل این زبان است مطابق باشد.

قاعده (۳) - در نوشتن است که فعل رابط و مخصوص مفرد غایب است دستور

ذیل را باید پیروی کرد:

هر گاه کلمه‌ی پیش از است منتهی بحرف پیوند پذیر (بجز هاء و یاء ملین که حکمش می آید) باشد بدو وجه نوشته میشود. یکی اینکه همزه‌ی «است» را که بصورت الف مینویسند باقی گذارند و آنرا جدا از کلمه‌ی پیش نویسند مانند شب است، هیچ است، خوش است، اندک است، آگاه است، بازی است، دیگر اینکه همزه را در خط بیندازند و «ست» را بکلمه‌ی پیش بچسبانند مانند شبست، هیچست، خوشست، اندکست، آگاهست، بازیست. و در انتخاب هر یک از این دو وجه اصل احترام از التباس را باید رعایت کرد، و بطور کلی جدا نوشتن «است» بهتر است زیرا کمتر مایه‌ی اشتباه میشود. و هر گاه کلمه‌ی پیش از «است» منتهی بحرف پیوند ناپذیر (بجز الف و واو ممدود و واو بیان ضمه که حکمش می آید) باشد اثبات همزه‌ی «است» بر خلاف معمول برخی از کاتبان قدیم لازم است مانند بد است، کاغذ است، برادر است، سبز است، کز است، خسرو است.

اما اگر کلمه منتهی بهاء ملین باشد (بجز که و چه و نه که حکم خاص دارد) باید «است» را جدا از کلمه و با اثبات همزه نویسند مانند: خانه است، گرفته است (۱). و در «که و چه و نه» هاء ملین را بدل بیاء و همزه‌ی «است» را حذف میکنند و «کی و چی و نی» را بسین و تاء رابط میچسبانند مانند کیست، چیست، نیست، و اگر منتهی بیاء ملین یا واو بیان ضمه (بجز کلمه‌ی تو) باشد اثبات همزه لازم است مانند می است، فی است، دو است، و اما «تو» در اتصال به «است» بدو طریق نوشته میشود، یکی اینکه واو بیان ضمه را از آخر آن و همزه را از اول «است» می اندازند و «ست» را بتاء ضمیر میچسبانند (ست) و دیگر اینکه هر دو حرف را باقی می گذارند و «تواست» مینویسند و بهتر اینست که در نوشتن بدین دو وجه پیروی از تلفظ شود (۲). و اگر

۱ - نویسندگان قدیم ماضی نقلی مفرد غایب را که منتهی بهاء ملین و رابطش «است» است گاهی بقاعده‌ی مذکور مینوشتند و گاهی همزه‌ی اول «است» و هاء آخر فعل را در کتابت اسقاط میکردند و «ست» را در صورت امکان چسبیده بفعل مینوشتند بدین صورت رفتست، گفتست، آمدست و این رسم اخیر متروک شده و چون در بعض موارد سبب اشتباه کلمات میشود متروک شدنش بجای و بوقوع بوده است.

۲ - یعنی در آنجا که بر وزن گست تلفظ میشود بوجه دوم و آنجا که بر وزن چست تلفظ میشود

منتهی بالف ممدود باشد نوشتن و نوشتن همزه ی « است » هر دو جایز است مانند: «خدا است خداست - دانا است ، دانا است» و نوشتن همزه جز در موردی که سبب اشتباه شود بهتر است (۱). و اگر منتهی بواو ممدود باشد نیز هر دو وجه جایز است مانند نیکو است و نیکوست ، و نوشتن همزه جز در مورد اشتباه والتباس بهتر است (۲)، و در شعر گاهی برای درست آوردن وزن واو ممدود را بدل بحرف آواز پذیر میکنند و فتحه ی همزه ی «است» را بدان میدهند و بر قیاس شب است و روز است تلفظ میکنند ، و در این صورت اثبات همزه واجب است .

و اما خواندن کلمات با است قاعده اش بطور کلی اینست که فتحه ی همزه ی « است » را بحرف آخر کلمه ی پیش بدهند و همزه را خواه نوشته بشود یا نشود تلفظ نکنند ، و چند مورد از این قاعده مستثنی است ، یکی در کلمات منتهی بالف که همزه ی «است» را بی آنکه حرکتش بمقابل داده شود از تلفظ ساقط میکنند (دانا است ، خداست) ، دیگر در کلمات منتهی بواو یا یاء ممدود که در نشر چون کلمات منتهی بالف تلفظ میشود (قاضی است ، قاضیست - نیکو است ، نیکوست) و در شعر گاهی فتحه ی همزه را بواو یا یاء میدهند و در واقع واو و یاء را که حرف آواز است بحرف آواز پذیر مبدل و مفتوح میسازند و قاضی است و نیکو است میگویند .

دیگر در کلمات منتهی بهاء ملین و واو بیان ضمه که دو وجه معمول است : یکی اینکه خود همزه را بین بین (۳) تلفظ میکنند و دیگر اینکه آنرا بدون نقل فتحه از تلفظ می اندازند و این بیشتر در شعر می آید مانند اشك دیده است از فراق تورو ان ، این صید دست و پازده در خون حسین تست . (بصره) در نوشتن و نوشتن همزه ی «است» در مواردی که هر دو وجه جایز است رعایت اصل احترام از التباس پسندیده و بلکه لازم است . مثلاً کلمه ی « جانی » را اگر بدینگونه « جانی است » بنویسیم بهتر است ، چه اگر بحذف همزه بنویسیم به جان نیست بمعنی محل نیست مشتبه میشود .

قاعده (۴) - اند و ای و اید و ام و ایم را که ضمیر یا افعال رابط و برای جمع

- ۱ - مورد اشتباه مانند « ما است » که اگر « ماست » بنویسند به است خوردنی مشتبه میشود .
- ۲ - مورد اشتباه مانند « در تک و یواست » که اگر « پوست » بنویسند پوست بمعنی جلد ملتبس می شود .
- ۳ - یعنی باوازی میان فتحه و همزه .

غایب و مفرد و جمع مخاطب و متکلمند بدینگونه با آخر کلمات ملحق کنند که هر گاه کلمه منتهی بحرف پیوند پذیر (بجز هاء ملین) باشد حرکت همزه ی رابط را بحرف آخر کلمه دهند و همزه را در لفظ و در خط بیندازند و رابط را بکلمه بچسبانند مانند ما را همدند، تو شادمانی، شما حق را طالبید، من او را همبازیم، ما دوست و ییم، و اگر حرف پیوند پذیر هاء ملین باشد رابط را جدا از کلمه نویسند و همزه ی آنرا در آنجا که مفتوح است (اند، ام) بشکل الف نویسند و بین تلفظ کنند (۱) مانند فرزانه اند، افتاد ام، و در آنجا که مکسور است (ای - اید - ایم)، بیا بدل کنند هم در کتابت و هم در تلفظ مانند ییگانه یی، دیوانه یید، در خانه ییم و در «که و چه و نه» بهتر اینست که هاء ملین را از آخر کلمه حذف و همزه ی رابط را بدل بیا و در کتابت با آخر کلمه متصل کنند و «کیند و چیند و نیند، کیی و چیی و نیی، ککید و چکید و نیید، کیم و چیم و نیم، کسیم و چسیم و نییم» نویسند و خوانند، و در این مورد غالباً رابط را بصورت اصلی استعمال میکنند و کیستند و چیستند و نیستند تا آخر میگویند و مینویسند. (بقاعده ی رجوع کنید).

و هر گاه کلمه منتهی بحرف پیوند نا پذیر باشد اگر آن حرف دال یا ذال یا راء یا زاء یا ژی یا واو ملین باشد همزه ی رابط را بعد از نقل حرکت حذف و رابط را در دنبال کلمه نویسند مانند: ایشان آزادند، تو مرا ملاذی، ما را برادرید، بدانش سرافرازم، از اهل این دژم، ما حق را پیرویم. و اگر الف باشد همزه ی رابط را هم در لفظ و هم در خط بدل بیا کنند مانند دانایند، توانایی، زیبایید، شکیباییم، بنده ی خداییم، و رسم همزه در بالای یاء توانایی، و زیبایید و بنده خداییم و نظایر آن که امروز معمول است باید متروک شود تا هم رعایت اصل مطابقت شده و هم قاعده مطرد باشد. و اگر واو باشد پس اگر ممدود باشد همزه ی رابط را چون هنگام اتصال بالف بدل بیا کنند مانند نیکویند، بی آهوئی، خوشخویند، با آبرویم، در گفتگوییم، و رسم همزه در بالای یاء بی آهوئی، و خوشخویند و در گفتگوییم و نظایر آن باید متروک گردد، و اگر ملین باشد برای ممتاز بودن از واو ممدود

برقیاس اتصال بدال و ذال و راء و زاء و ژى نویسند مانند: رهر وند؛ سخن شنوی؛ خسروید، تراپیروم، درتک و دویم، و اگر بیان ضمه باشد حکمش حکم هاء ملین است مانند طرفدار شما دواند، ارادت مند توام، دوست من تویی، یار من شما دوید، ما یار هر دویم،

قاعده (ه) - فعلهای رابط که در قاعده‌ی پیش یاد شد هر گاه بصورت کامل استند، استی، استید، استم، استیم، استعمال شود. در اتصال بکلمات (بجز آنچه یاد خواهد شد) حرکت همزه شان بحرف آخر کلمه نقل و خود همزه در خط و در لفظ، ساقط میشود و رابط را متصل بکلمه (در صورت امکان) (۱) مینویسند، مانند اهل دلستند، با هنرستی، خسروستید، دوست ویستم، مرد رهستیم، و از این قاعده کلمات ذیل مستثنی است:

(اول) کلمات منتهی بهاء ملین (بجز که وجه و نه) یار و بیان ضمه که همزه‌ی رابط را در اتصال بدینگونه کلمات مینویسند و در تلفظ بینین (۲) ادامیکند، مانند درخانه استند، یار هر دو استی، فرزانه استید، دوست تو استیم، بیگانه استیم، و اما «که و چه و نه» حکمشان در اتصال باین روابط همان حکم اتصال به «است» است، مانند کیستند چیستی، نیستید، کیستم، چیستم، نیستیم. (دوم) کلمات منتهی بالف که همزه‌ی رابط در اتصال بآنها حرکتش نقل شود هم در خط و هم در لفظ حذف میشود، مانند اناستند، یناستی، تواناستید، شکیباستیم، بی پرواستیم. (سوم) کلمات منتهی بو او ممدود که حکمش چون حکم کلمات منتهی بالف است، مانند نیکوستند، خوشخوستی، با آبروستید، دوست اوستیم، در جستجو هستیم، جز اینکه در مقام ضرورت شعری نقل حرکت همزه هم جایز است، مانند غلام آن دوزلف هندوستیم. (چهارم) کلمات منتهی بیاء ممدود که همزه‌ی رابط در اتصال بآنها نوشته نمیشود لیکن در تلفظ نقل کردن و نقل نکردن حرکت همزه هر دو جایز است مانند قاضیستیم تا از من راضیستی.

(تنبیه) استعمال روابط پنجگانه بصورت کامل جز در شعر معمول نیست و در شعر هم برخی از ترکیبات یاد شده جز بندرت استعمال نشده است و طرز کتابت آنها

۱ - عدم امکان در وقتی است که حرف آخر کلمه پیوند ناپذیر (مفصول) باشد مانند برادرستند، سرافرازستی، آزادستیم. ۲ - مابین فتحه و همزه.

برای تکمیل قاعده یاد شد.

قاعده (۶) - در نوشتن کلمات با ضمیر متصل (ش، ت، م، شان، تان، مان)، هر گاه کلمه منتهی بحرف پیوند پذیر باشد چسبیده بضمیر نوشته میشود مانند اسپش، اسپشان، گفتت، گفتتان، نگ هم، نگاهمان، مگر در صورتیکه حرف پیوند پذیر هاء ملین باشد که جدا از ضمیر نوشته میشود و در سه ضمیر مفرد میان آن و ضمیر همزه بی بصورت الف فاصله میآورند مانند خانه اش، شانه ات، نامه ام، و این همزه بین تلفظ میشود، و در شعر گاهی هم همزه و هم هاء ملین را در تلفظ حذف میکنند مانند «بنده ات» در این مصراع تو شهنشاهی کمین بنده ات منم که «بنده ات» تلفظ میشود، و در سه ضمیر جمع فاصله بی نمیآورند و بنده شان، خانه تان، شانه مان مینویسند؛ و در «که و چه» وجه دیگر هم جایز و در شعر مخصوصاً معمول و رایج است، و آن چنانست که در اتصال سه ضمیر مفرد هاء ملین را از آخر «که و چه» میاندازند و «ک» و «چ» را بی هیچ فاصله متصل بضمیر مینویسند بدین شکل کش، کت، کم، چش، چت، چم، و در اتصال سه ضمیر جمع هم گاهی چنین میکنند و کشان، کتان، کمان، چشان، چتان، چمان، نویسند و گاهی بر قیاس کلمات دیگر که شان، که تان، که مان، چه شان، چه تان، چه مان نویسند، و وجه دوم بهتر و از التباس دورتر است.

و هر گاه کلمه منتهی بحرف پیوند ناپذیر باشد پس اگر آن حرف «دال یا ذال یا راء یا زاء یا ژی یا و او ملین» باشد آنرا جدا از ضمیر و بی هیچ فاصله نویسند مانند دیدش، کاغذشان، برادرت، همرازتان، خط کرم، جامه ی نومان و اگر الف یا واو محدود باشد هم بطرز مذکور نوشته میشود مانند خداهش، نیکویشان، فردات، آبروتان، پام، روتان و هم جایز است که یائی میان حرف آخر کلمه و ضمیر فاصله آورند و خدایش، نیکویشان، فردایت، آبرویتان، پایم، رویتان بنویسند و تلفظ کنند، و استعمال وجه دوم مخصوصاً در نشر اولی و اشهر است. و اگر او بیان ضمه باشد در سه ضمیر مفرد همزه بی بصورت الف فاصله آورند و آنرا این بین تلفظ کنند مانند بدست تو اش سپردم، هر دو ات گفتند، بدست تو ام دادند، و در سه ضمیر جمع فاصله بی نیآورند مانند، هر دو شان صادقند، هر دو تان نادانند، هر دو مان آمده به دیم.

همزه در آغاز کلمات

مانوس نبودن فارسی زبانان بتلفظ همزه ناسی است که همزه‌ی واقع در اول کلمات را (۱) هم‌بصدای حقیقیش که چون آواز تهوع کننده است ادا نمی‌کنند و با آن همان معامله را می‌کنند که فصحای عرب با همزه‌ی واقع در آخر یا حشو کلمات، یعنی آنرا تخفیف می‌دهند بدین ترتیب که اگر در ابتدای سخن یا بعد از الف یا بعد از هاء ملین یا بعد از واو بیان ضمه باشد آنرا بین بین ادا می‌کنند (۲) مانند: امشب می‌روم، از خدا می‌طلبم، اشتر می‌چرد، ما امسال، همه از خدا، دو اشتر دارم، و اگر در میان سخن و بعد از غیر الف و هاء ملین و واو بیان ضمه باشد حرکتش را بحرف آخر کلمه‌ی پیش می‌دهند و خودش را گاهی در لفظ تنها و گاهی هم در لفظ و هم در خط حذف می‌کنند مانند در افتادن، برف انبار، یک امشب، و مانند کز، کوی (مخفف که از، که او)، و در بعض موارد بدل بحرف دیگرش مانند بدان جهت، بدیشان گفت، بدو بگوئید، و از این تخفیف همزه قاعده‌ی ذیل و بعض قواعد دیگر بدست می‌آید.

قاعده (۷) - فعلی که به همزه آغاز شده است هر گاه در اولش باء زینت و تأکید یامیم و یانون نهی یا نفی در آید همزه‌اش اگر مضموم یا مفتوح باشد بدل بیسا میشود و بیفتند و می‌ندیش و نیانداخت و نظایر آن مینویسند و تلفظ می‌کنند، و جمع میان یا و الف در کتابت جایز نیست و بیافتند و می‌اندیش و نیانداخت نباید نوشت. و اگر مکسور باشد آنرا بر حال خود می‌گذارند و بایست و هایت و نایستام مینویسند و همزه را بین بین تلفظ می‌کنند.

قاعده (۸) - فارسی زبانان در کلمات مرکب در صورتی که کلمه‌ی دوم به همزه آغاز شده باشد حرکت همزه‌ی آنرا بحرف آخر کلمه‌ی اول نقل و خود همزه را در تلفظ ساقط می‌کنند چنانکه در تلفظ هر دافکن و تیر انداز و در افتادن و نظایر اینها مشهود است، و در شعر بر عایت وزن با همزه‌ی بی که در ابتدای کلمات مفرد است نیز غالباً همین معامله میشود و فی‌المثل بجای در آغوش، یک امشب، رفت اشتر - در آغوش،

۱ - حذف همزه‌ی اشتر و اشکم و استاره و مانند آنرا هم میتوان گفت که یک سببش احترام از تلفظ همزه است. ۲ - اگر مفتوح باشد میان فتحه و همزه او اگر مضموم باشد مابین ضمه و همزه و اگر مکسور باشد مابین کسره و همزه.

يك مشب ، رفت شتر میگویند؛ و کاتبان « که » را که موصول و رابط است وقتی که در شعریش از کلمه‌ی مبدا و همزه واقع شود با حذف هاء ملینه متصل بآن کلمه مینویسند مانند کاتبیا (بجای که انبیا) در این مصراع آن سببها کاتبیارا رهبر است . بالجمله همزه را در اینگونه موارد باینکه تلفظ نمیشود از کتابت ساقط نباید کرد زیرا اسقاطش در بعض موارد سبب التباس کلمات میشود ، و بنا باین نظر همزه‌ی « او ، ایشان ، این ، اینان » را بعد از کلمات « در ، بر ، از ، اندر » از کتابت نباید انداخت ، و برخلاف آنچه برخی از کاتبان معمول داشته و میدارند « در او ، بر او ، از او ، از ایشان ، اندر این ، از اینان » باید نوشت نه « درو ، برو ، ازو ، ازیشان ، اندرین ، ازینان » و در اختیار این املاصل عدم التباس که در این مورد تقدم دارد رعایت شده است نه اصل تطابق مکتوب و ملفوظ .

قاعده (۹) - کز - فز - وز - ور مخفف (که از ، نه از ، واز ، واکر) جز در

شعر نمی آید و باید بدون الف که نماینده‌ی همزه است نوشته شود تا بکلمات « کاز - فاز - واز - وار » مشبه نشود ، لیکن مخفف که این ، از این را بائبات الف (کاین ، زاین) باید نوشت تا به « کین » بمعنی حقد و « زین » بمعنی سرج مشبه نگردد .

قاعده (۱۰) - همزه و الف را اگر در يك کلمه با هم جمع شود بشکل يك الف مینویسند

و بالایش علامت مد میگذارند مانند آمد ، مآب ، لآلی ، آشتی و اگر همزه بسبب اتصال بکلمه‌ی پیش (بقاعده‌ی ۸ رجوع شود) تلفظ نشود رسم علامت مد در بالای آن روا نیست ، پس کلمات سیلاب ، و بدان سبب ، و پیش آمد و مانند آنرا بدون مد باید نوشت ، و بر این قیاس است الف و همزه‌ی « آدمی » در این مصراع : من آدمی بجمالت ندیدم و نشنیدم .

همزه در کلمات عربی مستعمل در فارسی

مطابق آنچه در مقدمه‌ی قواعد بعرض رسید ، میتوانیم همزه‌ی واقع در اواسط و اواخر کلمات را هم یکی از حروف مخصوص بعربی محسوب داریم و بر هشت حرفی که گفته اند در فارسی نمیآید يك حرف علاوه کنیم و چنانکه از وجود حاء و عین و ضاد و ظاء فی المثل بعربی بودن کلمه پی میبریم هر کلمه را هم که حرف آخر یا یکی از حروف میانه‌ی آن ، همزه باشد حکم بعربی بودنش کنیم .

فارسی زبانان که لهجه ی فطری یا عادی شان مقتضی تلفظ بهمزه نیست همزه ی واقع در کلمات عربی را هم تا ممکن است تخفیف میدهند و این تخفیف نسبت به نوشتن همزه ی کلمات مأخوذ از عربی ایجاب املا و رسم الخطی کرده است که با املا و رسم الخط عربی مختصر تفاوتی دارد، و طرز کتابت این همزه در فارسی در ضمن چند قاعده بیان می شود.

قاعده (۱۱) - در کلمات عربی که در فارسی استعمال میشود، کلماتی را مییابیم که بعد از فاء یا عین (۱) آنها الفی زاید و پس از آن همزه یی مکسور است، مانند سائل، قائل، فوائد، مسائل. در عرب آنها که لهجه ی فصیح دارند این همزه را تخفیف میدهند و بطوری که علمای صرف تصریح کرده اند تخفیف آن بطریق بین بین یا تسهیل است که همزه را بصدایی مابین همزه و یا تلفظ میکنند، و حتی در بعضی از نوشته های قدیم عربی مشاهده میشود که در اینگونه کلمات بالای دندانها یا مرکزی که بعد از الف بجای همزه نوشته میشود علامت همزه و در زیر آن دو نقطه رسم کرده اند تا خواننده متوجه باشد که حرف را باید مابین همزه و یا تلفظ کند.

اما در فارسی تا کنون برای نوشتن این قبیل کلمات قاعده ی مقرر و ثابتی در دست نبوده و هر کس بسلیقه ی خود این همزه را بشکلی نوشته و مینویسند، مثلاً بعضی «عواید و شمایل و مایل» را بیاء و مسائل و فوائد و زوائد را بهمزه و بعضی همه را بیاء و بعضی همه را بهمزه مینویسند، و برخی از متظاهرین به عربی دانی کلمه ی گرمتر از آتش شده در نوشتن این گونه کلمات بهمزه اصرار و یا فشاری عجیب بخرج میدهند و اگر کسی بمقتضای لهجه ی فطری «مایل یا شمایل» را فی المثل بیاء بنویسد او را تخطئه میکنند و بیسواد میخوانند، در امتحانات نهایی مدارس هم مشاهده کرده ایم که در رسیدگی باور اوراق املا، «مایل و شمایل» بیاء را فی المثل، يك متعجب غلط و دیگری صحیح شمرده است، و حتی اشخاصی را دیده ام می بینیم که برای اثبات عربی دانی خود همزه ی این قبیل کلمات را برخلاف فطرت یا عادت غلیظ تر از آنچه در اصل عربی معمول است ادا میکنند و بنده چنین حدس میزنم که برخی از ناسخان و کاتبان

۱ - مراد از فاء حرف اول و مراد از عین حرف دوم از حروف اصلی کلمه است.

بیسواد کلمات « دانایی و بینایی و فرماییم » و نظایر آنرا بر قیاس بکلمات عربی (مراثی و هوایی و ثنائی و مانند آن) بهمزه نوشته اند و قرینه بی که بر این حدس دارم اینست که در کلمات پاییز و آیین و پایین و آیینه هم بهمین اشتباه افتاده و یاء بعد از الف را بقیاس بر کلمات عربی بدل همزه کرده اند. و بهر تقدیر برای نوشتن این گونه کلمات عربی باید قاعده بی وضع و بدین وسیله اختلافات را رفع کرد.

و قاعده بی که مناسبتر مینماید اینست که همزه ی این کلمات را اگر اصلی (عین مهموزالعین) باشد از قبیل « سائل و مسائل » مأخوذ از « سأل » و « وائل » مأخوذ از « وأل » بصورت همزه نویسند و بین بین تلفظ کنند و کلمات عبری جبرائیل و میکائیل و نظایر آنرا هم بهمین قیاس بنویسند، و در غیر این مورد یعنی در موردی که همزه بدل از واو یا یاء (عین معتل العین) یا بدل از حرف مد زاید باشد بصورت یاء نویسند و یاء تلفظ کنند مانند هایل، شمایل، سایل (مأخوذ از سیلان) قایل، عواید، زواید، هرایب، دلایل، رسایل و غیره، و در طرح این قاعده هم اصل تطابق و هم اصل رعایت اصل مراعات شده است.

قاعده (۱۲) - اسمهای ممدود عربی را فارسی زبانان عموماً بصورت مقصور ادا میکنند و همزه ی آخر آنها را بتلفظ در نمی آورند و فی المثل انبیا، وزرا، عبا، ردا، هوا میگویند نه انبیاء و وزراء و عباء و رداء و هواء و در خط هم بیشتر کاتبان پیروی از تلفظ میکنند و انبیا و وزرا و غیره مینویسند، برخی هم بر رعایت اصل عربی همزه را هر چند که تلفظ نمیشود بکتابت در می آورند، و در بسیاری از کتب فارسی قدیم که بقلم يك کاتب نوشته شده است هر دو قسم کتابت دیده میشود و چنین مینماید که خود را در نوشتن و نوشتن این همزه آزاد میدانسته اند، و بهر تقدیر برای رفع این اختلاف باید قاعده بی وضع شود که همه پیروی کنند، و مناسبترین قاعده که اصل تطابق مکتوب با ملفوظ و اصل حفظ استقلال خط و زبان و اصل ترجیح اشهر و اصل احتراز از التباس در وضع آن منظور شده اینست که همزه ی آخر این نوع کلمات « یعنی ممدودهای عربی » در کتابت هم حذف شود خواه همزه اصلی و غیر مبدل باشد مانند ابتدا، ضیا، خطا، اجزا، انبا، اطفا، ادتلا، اتکا، استهزا، وبا، و خواه اصلی و

مبدل باشد مانند کسا، ردا، عبا، بنا، استعلا، ارتشا، انقضا، و خواه زاید و علامت تأیید باشد مانند حمرا، صفرا، بیضا، سودا، عمیا، صما، یا علامت جمع مانند اطبا، احبا، وزرا، حکما، انبیا، ادبا، فضلا، اتقیا، و تنها کلماتی که از این قاعده مستثنی است نامهای برخی از حروف نهجی است که بهمزه ختم میشود (باء - تاء - ناء - حاء - خاء - راه - زاء - طاء - ظاء - فاء - هاء - یاء) حذف همزه ی آخر این چند اسم در کتابت غالباً سبب التباس کلمات میشود و باید در هر حال بر حال خود گذارده شود. و اما کلمات دیگر چنانکه گفته شد بدون همزه نوشته میشود و حکم آنها در حال اضافه و وصف و اتصال بیاه نکره و وحدت و خطاب و نسبت و یاء مصدری و اتصال بفعلهای رابط یا ضمیرهای متصل همان حکم کلمات منتهی بالف است بی هیچ تفاوت (بقواعد ۱-۲-۳-۴-۵-۶ رجوع کنید) مانند ابتدای کار، اشیای قیمتی، ردایی که بردوش داری، قواعد املائی، وی از اطباست یا اطبا است، تو از حکمای، ایشان پیروانیبایند - اگر صخره ی صماستی - طبایش جواب گفتند، انبایش دعوت کردند - و هكذا.

قاعده (۱۳) همزه ی کلمات عربی را که در فارسی بکار میرود بدستور ذیل باید

نوشت :

همزه اگر در اول کلمه باشد خواه همزه ی وصل باشد مانند اسم و ابن یا همزه ی قطع مانند ادب و اذن بصورت الف وبدون علامت همزه (برخلاف رسم الخط معمول در عربی) نوشته میشود خواه مضموم باشد چون امرا و اسرا یا مفتوح چون امیر و اسیر یا مکسور چون اذن و اسم، و در وقتی که مفتوح و بعدش الف باشد مطابق قاعده ی ۱۰ علامت مدی در بالای آن رسم میکنند مانند آمر و آخذ و آتی. تلفظ این همزه چون همزه ی ابتدای کلمات فارسی و تابع قاعده ی (۸) است. و اگر در وسط کلمه و ساکن باشد بصورت حرکت حرف پیش (یعنی بعد از ضمه بصورت واو و بعد از فتحه بصورت الف و بعد از کسره بصورت یاء) نوشته میشود، و تلفظش بعد از ضمه در بعض کلمات از قبیل موجر و موذی و شوم چون واو ممدود و در بعضی از قبیل مؤمن و رؤیت و لؤلؤ چون ضمه ی ممد است، و بعد از فتحه در بعض کلمات از قبیل «تاریخ و ماتم و فال»

چون الف، و در بعضی از قبیل «رأس و دأب و تفال» (۱) چون فتحه می‌متمد، در بعضی از قبیل «رأی و کأس» بهر دو وجه است، و بعد از کسره در بعضی کلمات از قبیل «ایذا و استیجار و استیدان» چون یاء مدود و در بعضی از قبیل «ذئب و بشر و بطش» چون کسره می‌متمد است، و چنانکه در امثله مشاهده میشود در وقتی که چون حرکت متمد تلفظ میشود علامت همزه در بالای رسم میکنند.

و اگر در وسط (۲) کلمه و متحرك باشد بجز مواردی که یاد خواهد شد بصورت حرکت خودش نوشته میشود یعنی اگر متحرك بضمه یا واو مدود باشد بصورت واو مانند «تفاؤل، رؤس، رؤف، مشؤم» و مسؤل (۳)، و اگر متحرك بفتح یا الف باشد بصورت الف مانند «توأم، متأسف، متأثر، متألّم، مرأی»، و اگر متحرك بکسره یا یاء مدود باشد بصورت یاء مانند «ائمه، رئیس، مرئی» و در هر سه حالت بطور بین بین ادا میشود و در بالای علامت همزه میگذارند جز در کلماتی از قبیل «مایل و شمایل و زواید و فواید» که مطابق قاعدهی ۱۱ نوشته و تلفظ میشود و جز در وقتی که صدای الف باشد که مطابق قاعدهی ۱۰ علامت مد در بالای آن رسم میشود مانند «لائی، مآب، شآمت، سآمت». و اما مواردی که از این قاعده تغلف میشود پنج است «اول» وقتی که همزه میان الف و تاء زاید باشد که با وجود مفتوح بودن بصورت یاء با علامت همزه نوشته میشود و این رسم الخط خاص فارسی است مانند «قرائت و دنائت و اسائت» (۴)، و تلفظ همزه در این صورت بین بین است جز در کلمه‌ی بدایت که بطور استثنا و شدوذ با دو نقطه چون یاء نوشته و تلفظ میشود بی علامت همزه. «دوم» وقتی که میان واو مدود و تاء زاید باشد که در این صورت بدل بو او و در واو مدود ادغام میشود و دو واو بصورت يك واو مشدد و بی علامت همزه نوشته میشود مانند «مروت و نبوت». «سوم» وقتی که میان یاء مدود و تاء زاید باشد که در بیشتر کلمات بدل بیاء و در یاء مدود ادغام و دو یاء بصورت يك یاء مشدد بی علامت

۱ - در کلمه‌ی تفال همزه مشدد و در واقع دو همزه است و آنکه چون فتحه می‌متمد تلفظ میشود همزه‌ی اول است.

۲ - مقصود از حروف وسط کلمه حروفی است که در میان حرف اول و حرف آخر (حشو) کلمه باشد.

۳ - طرز کتابت این کلمات در عربی در قاعدهی ۱۴ گفته شده است.

۴ - در عربی اینگونه کلمات را چنین مینویسند قراءه، و تاء، اساءه.

همزه نوشته میشود مانند « مشیت ، رزیت ذریت ، بریت بمعنی مخلوق » و در معدودی کلمات از قبیل « خطیئة و بریئة بمعنی پاک و بیگناه » بصورت یاء جدا گانه با علامت همزه کتابت و بین بین تلفظ میشود . « چهارم » وقتی که مفتوح و بعد از کسره باشد که با وجود مفتوح بودن بصورت یاء نوشته میشود و در بعضی کلمات از قبیل « تبرئة نخطئة ، سیئة ، ذناب ، فته » بین بین ادا میشود و علامت همزه در بالای رسم میکنند و در بعضی کلمات از قبیل « تعبیه ، تجزیه ، تهنیت ، ریاست ، ریاء ، ریه » در تلفظ هم بدل یاء میشود و بجای علامت همزه دو نقطه در زیر آن مینهند ، و تنها کلمه‌ی مائة (۱) و جمعش مآت از این قاعده مستثنی است و مطابق قاعده‌ی اصلی نوشته میشود . « پنجم » وقتی که مفتوح و بعد از ضمه باشد که بصورت حرکت حرف یدش یعنی بصورت واو نوشته میشود و چون تلفظش بین بین است علامت همزه در بالای رسم میکنند مانند « رؤسا ، سؤال ، مؤثر ، مؤالف ، مؤلف ، مؤانست » .

و اما همزه‌ی آخر کلمه ، اگر بعد از الف باشد مطابق قاعده‌ی ۱۲ بکلی حذف و ممدود بدل بمقصود میشود مانند « ابتدا ، خطا ، اشیا ، دوا ، وبا ، امتلا ، استئنا » بجز نامهای حروف تهجی که در قاعده‌ی ۱۲ ذکر شد .

و اگر بعد از واو ممدود باشد در کلمه‌ی سه حرفی بصورت همزه نوشته میشود مانند « سوء » و در کلمات چهار حرفی و بیشتر بدل بواو و در واو مد ادغام میشود مانند « نشو ، مملو ، مبدو ، وضو » و در کلمه‌ی اخیر واو را مخفف ادا میکنند و وضو میگویند . و اگر بعد از یاء ممدود باشد بدل بیاء و در یاء ممدود ادغام میشود مانند « جری نبی ، خبی ، دنی ، مضی ، ردی ، هنی » و یاء اینگونه کلمات در بیشتر موارد بتخفیف ادا میشود .

و اگر بعد از واو با یاء ملین یا بعد از حرف آواز پذیر سا کن باشد در بیشتر کلمات بصورت همزه‌ی حقیقی نوشته و بین بین تلفظ میشود مانند « ضوء ، نوء ، شیء ، فیء (۲) ، مرء ، رزء ، برء » و در کلمات « کفو ، جزو ، بدو (۳) ، نشو (۴) » بصورت واو

۱ - این کلمه در اندر عربی بسه صورت (مائه - مئة - مائة) نوشته اند و برای فارسی صورت اول (مائه) اختیار شد .
 ۲ - همزه‌ی شیء ، و فیء ، گاهی در شعر حذف میشود هم در لفظ و هم در خط . ۳ - بفتح اول بمعنی آغاز است و در عربی بده نویسنده . ۴ - بفتح اول بمعنی پدید شدن است و در عربی نشء نویسنده .

بی علامت همزه، و در «بطو (۱)» بصورت واو با علامت همزه نوشته میشود.

و اگر بعد از حرف آواز پذیر متحرکی باشد بصورت حرکت ما قبل نوشته میشود یعنی اگر حرکت ما قبل ضمه باشد بصورت واو با علامت همزه نویسند و چون واو بیابان ضمه «تو - دو - چو» تلفظ کنند مانند «تنبؤ» «تکافؤ» «نواطؤ» «تجزؤ» «تلاؤ (۲)». و اگر فتحه باشد لفظاً و خطاً بدل بالف میشود مانند «متکا» «مهنا» «مهیا» «مبدا» «مبرا» «منشا» «سبا» «ملا» «مبتدا» و در برخی از این کلمات بین تلفظ کردن همزه هم معمول است و در این صورت علامت همزه در بالای آن رسم میکنند و «مبدأ» و «منشأ» و «سبأ» و «نبأ» مینویسند. و اگر کسره باشد در خط و لفظ بدل بیاء میشود مانند «ناشی» «قاری» «طاری» «مبتدی» «متملی» «متنبی» «خاطی» «مقیی» «متکی» «مساری» «فتح میم».

قاعده (۱۴) در قاعده‌ی پیش گفته شد که همزه‌ی واقع در وسط کلمه‌ی عربی هر گاه متحرك بضمه با واو مدود باشد بصورت واو نوشته میشود، اکنون باید دانست که همزه‌ی متحرك با واو مدود در این گونه مورد اگر بخواهند بصورت کامل بنویسند باید بدر واو بنویسند، یکی واو نماینده‌ی همزه و دیگری واو مدود، و در کتابت عربی هم گاهی بدو واو نوشته میشود بدین طریق «رؤوس» «مرؤوس» «مشؤوم» «مسؤول» لیکن در خط فارسی واو مدود را بر عایت اختصار نمی نویسند، بدین شکل «رؤس» «مرؤس» «مشؤوم» «مسؤل» در کتابت عربی هم گاهی بیک واو نوشته میشود، و کتابت عربی هر چه باشد در فارسی همین شیوه و رسم که اختیار کرده‌اند (بیک واو نوشتن) باید پیروی شود، و بهر حال بصورت یاء نوشتن این همزه چون «مرؤوس» و «رؤوس» و «مسؤل» درست نیست.

دال و ذال فارسی

قاعده (۱۴) بیشتر دالها که در کلمات فارسی یافته میشود مطابق تحقیقاتی که کرده‌اند اصلش ذال بوده، و در تشخیص دال از ذال گفته‌اند که اگر حرف پیش از آن ساکن و غیر از حرف مد باشد دال است، مانند «مرد» «زرد» «کند» «بود»، و اگر متحرك یا حرف مد باشد ذال است مانند «خدا» «کذو» «بذی» «باز» «بوذ» «بید». متقدمین تفاوت این

۱ - بطو را در برخی از نوشته‌های قدیم فارسی بدین صورت (بطه) که مطابق رسم الخط عربی است می‌یابیم. ۲ - همزه این قبیل کلمات در شعر گاهی بدل با واو مدود میشود و در این صورت علامت همزه در بالای آن نمی‌گذارند.

دو حرف را بدقت رعایت میکردند و دو حرف را با این که تلفظش یکسان شده بود با هم قافیه نمیآوردند و اگر میآوردند عذر میخواستند چنانکه انوری گوید: قافیه کودال باش صاحب عباد، و از طرف دیگر ذال عربی را با دال فارسی که اصلش ذال است و فی المثل « مأخوذ » را با « بود » و « لذیذ » را با « شنید » قافیه میکردند، کاتبان هم اغلب دالی را که اصلش ذال است با نقطه مینوشتند لیکن چون تلفظ دو حرف یکی شده بود این شیوه ی کتابت هم رفته رفته متروک گردید و اکنون ذال جز در کلماتی معدود دیده نمیشود و در این کلمات هم صدای مخصوص خود که در فارسی این عصر صدای « زی » است تلفظ میشود، و یکی از این کلمات « گذاردن » و مشتقات آنست که در خط فارسی هم بذال و هم بزلی نوشته میشود و در نوشتنش رعایت این نکته را لازم شمرده اند که اگر بمعنی شرح و تفسیر و ادای سخن یا حق یا وام یا نماز و مانند آن باشد به « زی » و اگر بمعنای دیگر باشد به « ذال » نویسند.

(تبصره) قاعده ی تشخیص دال و ذال که نقل شد بنا بر آنست که سه آواز ممدود فارسی را بقیاس بر عربی الف ساکن بعد از فتحه و واو ساکن بعد از ضمه و یاء ساکن بعد از کسره شمرده اند، و در مقدمه گفتیم که این سه حرف نماینده ی سه آواز از نه آواز است که در فارسی تعلیمی (یا شهری) بکار میرود، و بنیاد تعلیم خواندن و نوشتن هم بر اینست که این سه حرف، سه حرف آواز است که در خود کلمه نوشته میشود، و زبان آموزان از ابتدا این سه حرف را باین سمت میشناسند و مقتضی بلکه بجهانی لازم است که در دستور زبان و در هر موضع دیگر هم بهمین سمت بشناسند، و بنا بر این، تشخیص دال و ذال را بدینگونه تقریر باید کرد که حرف پیش از آن اگر متحرك بحر کت مقصور (فتحه و ضمه و کسره) یا حرکت ممدود (الف و واو و یاء) باشد ذال است و اگر متحرك بحر کت ملین « واو و یاء » یا ساکن باشد دال است، و عبارت دیگر ما قبلش اگر حرفی مضموم یا مفتوح یا مکسور یا حرف آواز ممدود باشد ذال است و اگر حرفی ساکن یا حرف آواز ملین باشد دال است.

واو معدوله

قاعده (۱۶) کلماتی را که دارای واو معدوله (واوی که اکنون تلفظ نمیشود) است از قبیل خواب و خورد و خویش و تنخواه، بنا بر اصل تطابق ملفوظ و مکتوب

می‌بایست بی‌واو (خاب، خرد، خیش، تنخواه) بنویسیم، لیکن بدو سبب باقی گذاردن واو در کتابت اولی است، یکی اینکه این واو نماینده‌ی تلفظی مخصوص است که وقتی رایج و معمول بوده و شاید هنوز هم نزد برخی از طوایف فارسی زبان معمول باشد و اصل رعایت اصل مقتضی است که آنها را با واو بنویسیم، دیگر اینکه بیشتر این کلمات بدو وجه با واو و بی‌واو آمده و هر وجه اختصاص بیگ یا چند معنی خاص یافته و واو در آن کلمات علامت فارقه است، و نظر باصل احتراز از التباس نوشتنش اولی و انطباق می‌نماید، و چون شماری اصول کلماتی که واو معدوله دارد از شماری انگشتان دست و پا تجاوز نمی‌کند ضبط و حفظ آنها بطور استثنا اشکالی ندارد.

اما کلماتی که بدو وجه و هر وجه بمعنی خاص آمده مشهورتر آنها بدین

قرار است:

- | | |
|--|--|
| « خواب » بمعنی نوم . | « خاب » بمعنی بازیس افکنده . |
| « خوار » ذلیل ، آسان ، خورنده . | « خار » ، شوک ، ناز ، کرشمه ، سنگ خارا . |
| « خوازه » طاق نصرت . | « خازه » سرشته و خمیر کرده . |
| « خواستن » اراده . | « خاستن » قیام . |
| « خوال » خوردنی ، دوده که از آن مرکب سازند . | « خال » خالو ، خال معروف . |
| « خوان » مانده ، خواننده . | « خان » خانه ، کاروانسرای . |
| « آبخوست » جزیره . | « آبخست » میوه‌ی آب انداخته و نپا شده . |
| « خویش » خود ، قریب . | « خیش » گاو آهن . |
| « خورد » از مصدر خوردن . | « خرد » کوچک ، ریزه . |
| « خورده » « « « | « خرده » کوچک ، اندک . |
| « باد خوان » هرزه گوی . | « باد خان » باد گیر . |

معدودی کلمات هم بهردو وجه آمده و در فرهنگها ضبط شده است لیکن بیگ معنی، و مشهورتر آنها « آخور ، خواب (۱) ، خواکینه ، نشخوار » است که « آخر ، خاف ، خاکینه ، نشخار » هم ضبط کرده‌اند، و در نوشتن این کلمات اصل ترجیح اشهر را باید پیروی کرد و بصورتی که معمول و متداول شده است باید نوشت.

و اما تلفظ خاء که پیش از واو معدوله است، در قدیم چنانکه اشاره شد باهنگی مخصوص بوده که اکنون متروک است، و در این زمان حرف مزبور را اگر بعد از واو معدوله یاء باشد (خوبش، خویشتن، خوید^(۱)) بصدای یاء ممدود تلفظ میکنند جز در کلمه ی «خوی» بمعنی عرق که بصدای یاء ملین و «خوی» نام ولایتی از آذربایجان که بضمه تلفظ میشود. و اگر بعد از واو معدوله الف باشد (استخوان، بادخوان، برخوار^(۲)، تنخواه^(۳)، خواب، خواجه، خواجو، خوار، خوارزم، خوازه، خواستن، خواگ^(۴)، خوال، خوالیگر^(۵)، خوان، خوانچه، خوانسالار، خواه، خواهر، خواهش، هفتخوان) بصدای الف. و اگر بعد از آن حرف دیگر باشد (آبخور، آبخوست، آبخور، آخوند، بر خوردار، خود، خور، خوراک، خورد، خوردن، خورده، خورش، خورشید، خورد^(۶)، خوش، خوند میر، درخور، دستخوش، سالخورده، فراخور، میخواند، نخود) بصدای ضمه تلفظ میشود، جز در کلمه ی «همخواند^(۷)» که بروزن همچند است. و در شعر گاهی بر عایت قافیه بصدای فتحه آورند.

تلفظ معدودی از کلمات یاد شده را در فرهنگها بدو یاسه وجه ضبط کرده اند، و از آن جمله است «خوازه» بروزن غازه و ملازه و «خوال» بروزن مال و جوال و «خوید» بروزن دید و دوید و صید، و در تلفظ این کلمات وجه مشهورتر را باید اختیار کرد.

کاف و گاف

قاعده (۱۷) از ملاحظه ی خطهای مختلف فارسی که در زمانهای مختلف نوشته شده است چنین استنباط میشود که ایرانیان پس از اختیار الفبائی که اکنون معمول است در ابتدا چهار حرف «پ، چ، ژ، گ» را که در عربی نیست بصورت «ب، ج، ز، ک» مینوشتند، و چون این شیوه سبب التباس کلمات میشد رفته رفته در صدد وضع علامتی که مایه ی امتیاز این حروف باشد بر آمدند و پی و چی و ژ را بسه نقطه نوشتند، کاف را هم بعضی بسه نقطه در بالا و بعضی بسه نقطه در زیر و بعضی بتکرار

۱ - گندم و جو سبز و نارس، غله زار. ۲ - بضم اول نام بلوکی از اصفهان. ۳ - بضم اول نام پادشاهی مبارز از سران سپاه کیخسرو. ۴ - نجم مرغ. ۵ - سفره چی، آشپز. ۶ - یرتوی ایزدی، شهر یا کوره، جدام. ۷ - همخواند یا خواجه تاش، ضد و نقیض، نقطه ی مقابل.

کشیده ممتاز داشتند و این هر سه طریقه در نوشته‌های فارسی دیده میشود، لیکن رسم سه نقطه بتدریج موقوف و متروک شده و تکرار سرکش معمول مانده و امروز یگانه علامت فارقه‌ی کاف و کاف است، لیکن رعایت این فرق و امتیاز چنانکه باید معمول نگردید و عده‌ی از نویسندگان هر دو حرف را همچنان با يك کشیده نوشتند و هنوز هم بعضی مینویسند، و بهر حال چون کاف و کاف دو حرف ممتاز است نظر باصل تطابق مکتوب و ملفوظ و اصل احتراز از التباس باید ممتاز نوشته شود و بنابراین کافی را که در فارسی و عربی هر دو هست باید با يك کشیده و کاف را که در عربی نیست باید با دو کشیده نوشت، و تخلف از این قاعده بهر صورت که باشد غلط است، و همانطور که با دو کشیده نوشتن کاف (چنانکه بعضی در نوشتن کلمات لشکر و مشکل مرتکب میشوند) غلطی فاحش محسوب میشود با يك کشیده نوشتن کاف هم از غلطهای فاحش 'ملایی است'.

کلماتی که بدو وجه نوشته میشود

قاعده (۱۸) برخی از کلمات در فارسی بدو وجه کتابت و بيك وجه قرائت میشود مانند دوچار که هم با واو و هم بی واو مینویسند، و برخی بدو وجه هم نوشته و هم خوانده میشود مانند چهل و چهار که چل و چار هم میگویند و مینویسند، در نوشتن اینگونه کلمات بهتر آنست که اصل رعایت اصل را منظور دارند و بوجهی که اصل کلمه را نشان میدهد بنویسند.

کاووس و نظایر آن

قاعده (۱۹) در نوشتن کلمات کاووس، طاووس، سیاوش، ناووس، یدشاوور، لہاوور، داوود، باید اصل تطابق مکتوب و ملفوظ را رعایت کرد یعنی هر کجا باواو حرکت پذیر متحرك باواو مدود تلفظ میشود بدو واو بنویسند مانند: نوشتند نامه بکاووس شاه، سیاوش را گفت باواو برو، طاووس را بنقش و نگاری که هست خلق، و هر کجا بيك باواو متحرك بضمه تلفظ میشود بيك باواو بنویسند مانند: سیاوش چو او را پیاده بدید.

حروف عربی در کلمات فارسی

قاعده (۲۰) درباره‌ی از کلمات مانند: اصطخر، اصفهان، بسطام، شصت، شطرنج، صد، سندلی، طارم، طاس، طالش، طبرخون، طبرزد، طبرستان، طبس، طیانچه، طپیدن، طراز، طرخان، طشت، طوس، طهران، طهماسب، طهمورث، طیلسان، طاق، غلطیدن، قالی، قلیان، قهستان، حروف مخصوص عربی از قبیل صاد و طا، و ثا، و قاف دیده میشود، و این کلمات بیشترش معرب است و برخی محتمل است که در قدیم تلفظی خاص داشته و اکنون متروک شده است، و بهر تقدیر چون این حروف در این عصر بصورت عربی تلفظ نمیشود و چون بیشتر این کلمات در فرهنگها هم بصورت فارسی و هم بصورت معرب ضبط شده، مقتضی آنست که بنا باصل تطابق بحروف فارسی نوشته شود:

اصطخر، اسپهان، بسطام، شصت، شترنگ، ساد، سندلی، تارم، تاس، تالش
 تبرخون، تبرزد، تبرستان، تبس، تیانچه، تپیدن، تراز، ترخان، تشت، توس، تهران
 تهماسب، تهمورس، تیلسان، تاق، غلطیدن، غالی، غلیان، کوهستان.

حروف عربی در کلمات عربی مستعمل در فارسی

قاعده (۲۱) برخی از کلمات عربی مستعمل در فارسی مشتمل بر حروف مخصوص عربی از قبیل ثاء و حاء و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین و قاف نیز هست و فارسی زبانان اینگونه حروف را بلهجه‌ی فارسی ادامی کنند نه عربی. در کتابت این قبیل کلمات پیروی اصل تطابق سبب اشتباه کلمات بیکدیگر میشود، و باید پیروی اصل احتراز از التباس و اصل رعایت اصل و اصل ترجیح اشهر را مقدم شمرد و کلمات را بر صورت اصل عربی باقی گذارد. و باید در نظر داشت که این قاعده مخصوص کلمات نازی است و کلمات اجنبی را که از زبانهای دیگر گرفته شده است باید مطابق قاعده‌ی ۲۲ و ۲۳ نوشت.

کلمات بیگانه‌ی غیر عربی در فارسی

قاعده (۲۲) - در نوشتن کلمات بیگانه که از غیر عرب گرفته شده است معمول برخی از نویسندگان اینست که ضمه و فتحه و کسره‌ی حروف را بصورت واو و یاء و الف جزو کلمه می‌نویسند، و این طرز کتابت گذشته از اینکه باصل استقلال خط و زبان (فارسی زبانی زنده و مستقل است و هر لغت اجنبی که وارد آن میشود باید تابع مقررات

وقواین آن باشد) منافات دارد منشأ دو عیب مهم نیز شده است، یکی اینکه در داخل کردن این سه حرف هر نویسنده ذوق و سلیقه یا تشخیص خود را مأخذ قرار میدهد و کلمه را بدلخواه خود بشکلی خاص در میآورد و بیک کلمه که تلفظی واحد دارد بدو یا چند شکل مختلف نوشته میشود، چنانکه «اتمیل» را در نوشته‌های فارسی باشکال «اوتوموبیل»، «اوتومبیل»، «اوتمبیل»، «اومبیل»، «اتمیل» و همچنین «پرفسر» را باشکال «پروفسور»، «پروفسر»، «پرفسور» مییابیم و بدیهی است که این هرج و مرج در شیوه‌ی کتابت پسندیده نیست. دیگر اینکه این سه حرکت بسه حرکت مدود (آ- او- ای) و دو حرکت ملین «او- ای» که جزو کلمه است مشتبه میشود و خوانندگان آنی که تلفظ اصلی کلمه را نمیدانند در تشخیص این دو نوع حرکت و طرز تلفظ کلمه متحیر و سرگردان میمانند.

برای رفع این دو عیب باید اصل استقلال خط و زبان و اصل احترام از التباس را منظور داریم و بطور مطلق از داخل کردن و او بیان ضمه و الف بیان فتحه و یاء بیان کسره در کلمات بیگانه‌ی غیر عربی خودداری کنیم، و فی المثل بجای «یود»، «گرام»، «اوتومبیل»، «فورمول»، که برخی مینویسند «ید»، «گرم»، «اتمیل»، «فرمول» بنویسیم و هكذا.

قاعده (۲۳) برخی از نویسندگان پاره‌بی از کلمات بیگانه‌ی غیر عربی را بصورت معرب و با حروف مخصوص عربی و فی المثل «ایتالیا»، «رابطاء»، و «مستکی» را بصاد و طاء، و «مغناتیس» را بقاف و طا، مینویسند، و این شیوه گذشته از منافات با اصل استقلال خط و زبان، ایجاد عیب باشکالی در خط کرده، و آن بدو یا چند گونه نوشته شدن برخی از کلمات است که اغلب در نوشته‌های فارسی مشاهده میکنیم، مانند «اتریش و اطریش - تنمور و طنطور - مغناتیس و مقناتیس» و امثال اینها.

برای رفع این عیب یا اشکال باید این گونه کلمات را از هر جهت تابع مقررات فارسی قرار داد و از کتابت آنها بصورت معرب و با حروف خاص عربی خودداری کرد و فی المثل «ایتالیا»، «مستکی»، «مغناتیس»، «اتریش»، «تنمور»، «جنتیانا»، «نوشت»، «نه»، «ایطالیا»، «مصطکی»، «مقناتیس»، «اطریش»، «تنطور»، «جنطیانا». تنها اسمهای خاص را که بحرف عربی اشتهاار تمام یافته است از قبیل افلاطون و ارسطو و سقراط میتوانیم

از این قاعده مستثنی و نوشتن آنها را بهر دو وجه جایز شمردیم، لیکن بهتر آنست که در این قاعده بهیچ گونه استثنا قابل نشویم و در اجرای آن اصل اطراد را بطور کامل مراعات نماییم.

کلمات عربی که در فارسی مستعمل است

قاعده - (۲۴) تاء زاید را که در آخر برخی از اسمهای عربی مستعمل در فارسی است مطابق تلفظ باید کتابت کرد، بدین معنی که اگر صدای تاء تلفظ میشود کشیده نویسند با دو نقطه مانند: رأفت، رحمت، قضات، دوات، جهت، و اگر صدای هاء ملین تلفظ میشود بشکل همان هاء نویسند بی نقطه، مانند: مکه، مدینه، فاطمه، جده، علی العجالة، البته.

در اینجا بی مناسبت نیست که خاطر آقاییان معظم را بموضوعی که از ذوق لطیف و حسن تصرف ایرانیان در کلمات فارسی حکایت میکند متوجه سازم، و آن چنانست که عربها تاء زاید آخر این گونه اسمها را اگر بر آن وقف و سکوت کنند چون هاء ساکن بعد از فتحه، و در غیر این حالت چون تاء تلفظ میکنند مثلاً رحمت و رفعت را در حال وقف رحمه و رفعه در حالات دیگر رحمة و نعمة تلفظ میکنند؛ فارسی زبانان از این دو تلفظ استفاده‌ی لطیفی کرده و برخی از اسمهای عربی را که مخموم بقاء زاید است در دو معنی بکار برده و هر معنی را بتلفظی اختصاص داده اند، مثلاً مراجعت را بمعنی بازگشت از مکان و مراجعه را بمعنی رجوع باشخص و اشیاء مخصوص ساخته اند، و همچنین ارادت را بمعنی اخلاص و محبت و اراده را بمعنی خواستن و قصد کردن، اقامت را بمعنی ماندن و توقف کردن و اقامه را بمعنی برپای داشتن تخصیص کرده اند، و بر این قیاس است فو بت بمعنی دفعه و بار و فوبه بمعنی تب مخصوص، رسالت بمعنی پیام و پیام بردن و رساله بمعنی کتاب و نامه، و هدایت بمعنی راه نمودن و کفایت بمعنی رساننده بودن و هدایه و کفایه نام دو کتاب، آیت بمعنی نشان و علامت و آیه بمعنی قطعه‌ی از قرآن مجید و خود این حسن تصرف و لطف استفاده یکی از موجبات وضع این قاعده‌ی املائی است که تاء آخر این کلمات باید مطابق تلفظ نوشته شود.

قاعده (۲۵) - با کلمات عربی که تاء زاید آخر آنها بصدای هاء ملین تلفظ میشود، در حال اضافه و وصف و اتصال بیاء و روابط و ضمائر همان معامله میشود که با کلمات فارسی مختوم بباء ملین (بقواعد ۱-۲-۳-۴-۵-۶ رجوع شود) مانند معلمه ی دبستان، مکه ی معظمه، قطعه ی زیبا، تو بیحوصله یی، قابلگی، فلان مکه یی است، وی از اعزه است، تو از عجزه یی، ایشان دارای صفات حسنه اند، من در کوفه استم، رساله اش، عریضه تان، تملیقه شان، و مگذا،

قاعده (۲۶) - در عربی الف بسیاری از اسمهای مقصور بصورت یاء کتابت و به صدای الف تلفظ میشود، مانند: یحیی، موسی، مبتلی، اعلی، در فارسی الف این گونه کلمات را باید مطابق با تلفظ یعنی بصورت الف کتابت کرد مانند: مبتلا - هوا - مولا - فتوا - مصطفا - موسا - عیسا - مرتضا و غیره. از این قاعده هم میتوان اسمها و لقب های خاص را که بیاء اشتهار یافته است از قبیل موسی و عیسی و مصطفی مستثنی و در نوشتن آنها هر دو وجه را جایز شمرد (موسی و موسا، عیسی و عیسا، مصطفی و مصطفا) لیکن بهتر آنست که قاعده را بطور اطراد مجرا داریم و چیزی را از آن استثنا نکنیم.

قاعده (۲۷) یکی از تصرفات فارسیان در کلمات تازی اینست که بعضی از مصدر های باب تفاعل را که منتهی بیاء بعد از کسره است، گاهی مطابق اصل تازی بیاء تلفظ میکنند و «تمنی، تقاضی، تبری، تماشی» میگویند، و گاهی بیاء آخر را بالف بدل میکنند و «تمنا، تقاضا، تبرا، تماشا» میگویند، این دو استعمال در فارسی هر دو صحیح است و در نوشتن اینگونه کلمات اصل تطابق را باید رعایت کرد یعنی هر کجا بالف تلفظ میشود بالف و هر کجا بیاء تلفظ میشود بیاء باید نوشت، و اصرار در غلط شمردن تقاضا و تماشا و نظایر آن تخطئه ی فصحا و بلفی فارسی زبان است.

قاعده (۲۸) در رسم الخط عربی با آخر کلمات منصوب و منون النفی الحاق میشود مانند: عملاً، ابدأ، یقیناً، قطعاً و غیره جز در صورتیکه حرف آخر کلمه تاء زاید یا همزه باشد که در این صورت بی الف می نویسند مانند دفوة، غفلة، حقیقة، عادة، و غیره برخی از این گونه کلمات در فارسی بهمان صورت نصب و تنوین چون حال یا

وصف الفعل بکار می‌رود و فارسی نویسان در کتابت آنها پیروی از رسم الخط عربی را لازم و تخلف از آنرا غلط می‌شمرند، در صورتی که کلمات عربی مستعمل در فارسی خواص عربی خود را از دست داده و در ردیف کلمات فارسی درآمده است رعایت این تفاوت که مبتنی بر اصلی و زاید بودن تاء آخر کلمه است لزوم ندارد و برای اطراد قاعده بهتر آنست که اینگونه کلمات را خواه منتهی بتاء باشد یا حرف دیگر و خواه تاء آخرش زاید باشد یا اصلی با الف بنویسند، مانند: عمدا، ابدا، قطعا، ظاهرا، اصلا، موقتا، دفعتا، غفلتا، اثباتا، نفیا، حقیقتا، عادتا، وغیره.

قاعده (۲۹) کلمات اسماعیل و ابراهیم و اسحاق و رحمان و نظایر آن آن که مطابق بعضی از رسم الخطهای عربی مخصوصاً رسم الخط قرآن مجید بحذف الف نوشته میشود (اسماعیل، ابرهیم، اسحق، رحمن) باید با الف نوشته شود تا مکتوب مطابق تلفظ باشد، و تنها لفظ «الله واله» از این قاعده مستثنی است.

قاعده (۳۰) - کلمات «صلوة، زکوة، حیوة، مشکوة، توریة» را باید بهمان قسم که تلفظ میشود یعنی بالف و تاء کشیده نوشت (صلات، زکات، حیات، مشکات نورات) در عربی هم این کلمات بالف و تاء نوشته میشود و بواو نوشتن آنها رسم الخط مخصوص بقرآن مجید است که عرب آنرا خاص قرآن شمرده و بکار بردن آنرا در کتابت معمول و عادی ترک کرده‌اند، لیکن برخی از فارسی نویسان رسم الخط مطابق با تلفظ را متروک و رسم الخط قرآنی را معمول داشته‌اند و میدارند.

قاعده (۳۱) از حروفی که در عربی نوشته میشود و خوانده نمیشود و اوی است که با آخر عمرو می‌افزایند تا از عمر ممتاز باشد، در خط فارسی هم این تفاوت را بنا باصل احتراز از التباس باید منظور داشت، و عمرو را در همه جا با واو نوشت.

قاعده (۳۲) اسمهای مقصور عربی خواه در اصل زبان مقصور باشد چون «فتا، عصا، مبتلا، مرتجا» و خواه بمصرف فارسیان مقصور شده باشد چون «وزرا، سفرا، بیضا، اجرا، املا، انشا، مدارا، محابا» در حال اضافه و وصف و اتصال بضمایر و روابط و اتصال بیاء، تابع کلمات منتهی بالف فارسی است و باید مطابق قواعد ۱-۲-۳-۴-۵-۶ نوشته شود، ترکیبات عربی هم که منتهی بالف مقصور است و در فارسی

مانند اسم استعمال میشود از قبیل ماجرا و مامضا همین حکم را دارد مانند: استغناى من، موسای کلیم، انقضای سال، انبیای مرسل، وزرای فرزانه، علمای ایران، عبای سیاه، بنای عالی، صحرای وسیع، تراز فضایی، ایشان بی محابایند، فلان، ادعای عیسایی میکند، فلانی موسایی است، خطایش، قبایشان، املایت، ماجرایتان، بنایم، اشتهایمان، خطاش، قباشان، امالات، ماجراتان، بنام، اشتها مان.

و تنها تفاوتی که با کلمات منتهی بالف فارسی دارد اینست که الف این کلمات در شعر گاهی بدل بیاء میشود مانند «دینی آن قدر ندارد که بر او رشک برند» و در حالات اضافه و وصل و اتصال بیاء و روابط و ضمائر هم گاهی بدل بیا میشود و حکمش در این حالات حکم کلمات فارسی منتهی بیاء ممدود است، مانند «عیسی مریم، موسی کلیم، موسی باموسی در جنگ شد» و نوشتن آن در هر حال تابع تلفظ است که اگر چون یاء تلفظ شود بصورت یاء و اگر چون الف تلفظ شود بصورت الف نویسند.

قاعده (۳۳) جمله های کامل عربی که در محاورات فارسی بکار میرود از قبیل «رحمه الله، دام بقاؤه، زیدت شو کته، غفر الله له، خلد الله ملکه، العاقل یکفیه الاشارة» باید از هر جهت مطابق رسم الخط عربی نوشته شود. مثلاً «علیه رحمة الله» را بقاء کوچک نویسند نه تاء کشیده و در نوشتن «دام بقاؤه» متعنا الله ببقائه، ادام الله بقاءه» قاعده ای کتابت همز را در عربی متبع دانند.

افزودن ادات باول کلمه

قاعده (۳۴) باء موحد که برای تأکید یا زینت بر سر فعل در میآید باید متصل بفعل نوشته شود، مانند: بگوید، برفت، بنیامد و جدا نوشتنش باهاء ملین بهیچ وجه و در هیچ حال جایز نیست، و همچنین بائی که برای افاده ای معنی ظرفیت یا معانی دیگر بر سر اسم در میآید باید چسبیده با اسم نوشته شود و جدا نوشتنش جز در مورد ضرورت جایز نیست، و ضرورت هنگامی است که متصل نوشتن سبب اشتباه یا زشتی کلمه شود مانند «فلان موسوم بدادود یا بکیخسرو است» که باید به داود و بکیخسرو نوشت.

قاعده (۳۵) نون نفی «ن» در اول افعال باید متصل نوشته شود و جدا نوشتنش

بصورت «نه» بهیچ وجه جایز نیست، و آنجا که جدا نوشته میشود در موردی است که نفی متوجه جمله است نه فعل، مانند «نه گفت و نه شنید، نه میآید و نه میرود» که نظیر «نه تو و نه من» در این مصراع است:

رمز این نکته‌ی پنهان نه تو دانی و نه من.

قاعده (۳۶) هر گاه در اول فعلی باء زینت و تأکید با نون یا میم نفی یا نهی جمع شود باراً مقدم بر نون نویسند و تلفظ کنند، مانند «بمپرس، بنگویسم، بمبند» و هر گاه با «می» جمع شود «می» را مقدم دارند مانند «می بیاید گفت، می بلرزد»

قاعده (۳۷) «می» علامت مضارع و ماضی استمراری و «همی» علامت ماضی استمراری را هم متصل بفعل وهم جدا از فعل میتوان نوشت، و بهتر در «می» اتصال و در «همی» انفصال است مانند میگفت، همی رفت و در چسبانیدن و جدا نوشتن این ادات رعایت زیبایی و مشتبه نشدن کلمه بمورد است.

قاعده (۳۸) یکی از تصرفات فارسیان در کلمات عربی اینست که همزه‌ی «ابو» را از ابتدای کنبه‌های عربی حذف میکنند و ابو الحسن و ابو سعید را فی المثل بو الحسن و بوسعید میگویند و مینویسند. و از اینجا جمعی در کلمات «باهوس و بلعجب و بلفضول» اشتباه افتاده و آنها را مخفف «ابو الهوس و ابوالمعجب و ابو الفضول» پنداشته‌اند و در کتابت «بو الهوس و بوالمعجب و بو الفضول» مینویسند، غافل از اینکه عرب «ابو الهوس و ابوالمعجب و ابو الفضول» نگفته است، و اگر تر کیب این سه کلمه عربی میبود در آثار نویسندگان دانشمند فارسی بصورت غیر مخفف هم دیده میشد، چنانکه بو الحسن و ابو الحسن و بوسعید و ابوسعید هر دو دیده میشود. و بهر حال جزو اول این کلمات که بل باشد فارسی و ادات تکثیر و نظیر «بل» در کلمات بلکامه (۱) و بلغالک (۲) و بلغند (۳) است و باید بدون واو و الف زاید و چسبیده بکلمه نوشته شود.

الحاق ادات با آخر کلمه

قاعده (۳۹) «را» علامت مفعول به و مفعول له را هم متصل بمفعول وهم جدا از آن میتوان نوشت، و در متصل یا منفصل نوشتنش اصل زیبایی و عدم التباس کلمات را باید رعایت

(۱) - بسیار کام، برمدعا. (۲) غرغوا و آشوب بسیار. (۳) بالای هم نهاده، جمع کرده، فراهم آورده.

کرد. کلمات «مرا - ترا - کرا - چرا» از این قاعده مستثناست.
 قاعده (۴۰) واو بیان ضمه را از آخر تو و هاء ملین را از آخر که و چه در وقت متصل شدن به را در کتابت می اندازند و ترا، کرا، چرا مینویسند.

قاعده (۴۱) - «ها» علامت جمع باید چسبیده بمفرد نوشته شود مانند آنها، زنها، پیرهنها مگر در صورتیکه مفرد منتهی بحرف پیوند ناپذیر باشد که بناچار جدا باید نوشت مانند: گداها، مردها، کاغذها، برادرها، بزها، دژها، آهوها و مگر در صورتی که مفرد منتهی بهاء ملین باشد که برای احتراز از جمع دو هاء در کتابت (هه) که سبب اشتباه و یازشتی کلمه میشود جدا نویسند مانند لاله‌ها، پیاله‌ها، پروانه‌ها، سایه‌ها، و در صورت اخیر در موردی که اشتباه نشود جایز است که هاء ملین را از آخر کلمه در کتابت (نه در تلفظ) بیندازند و علامت جمع «ها» را متصل بکلمه نویسند مانند پیالها، سایها، برخلاف لاله‌ها و جامه‌ها که اگر لاله‌ها و جامه‌ها نویسند بجمع لال و جام مشتبّه میشود، لیکن در این مورد هم بهتر اینست که اصل اطراد قاعده را رعایت کنند و پیاله‌ها و سایه‌ها نویسند.

قاعده (۴۲) عدد دو و سه را در اتصال به «م» ادات ترتیب «دوم و سوم» بدون تشدید باید نوشت و دویم و سیوم نوشتن درست نیست. مشدد نوشتن واو این دو کلمه هم (دوم، سوم) از غلطهای مشهور است و عدد «سی» را در اتصال بدین میم «سیام» نویسند نه «سیم».

(تبصره) نوشتن «هیجده یا هیژده و هیفده و هیجدهم یا هیژدهم و هیفدهم» بافزون یا بعد از هاء از غلطهای مشهور و صحیحش «هجده یا هرده و هفده و هجدهم یا هردهم و هفدهم» بدون باء است.

ترکیب دو کلمه باهم

وجوه ترکیب دو کلمه در فارسی شش است:

مزج، اسناد، اضافه، وصفیافت، عطف، اتباع یا مزاجت، و مرکب

نظر بدین وجوه مرکب مزجی و اسنادی و اضافی و وصفی و عطفی و اتباعی تقسیم میشود؛ مانند: درختستان، درخت افتاد، درخت هلو، درخت بلند، درخت و گیاه،

درخت مرخت ، یا دارو درخت .

در نوشتن برخی از این مرکبات قواعدی که بعرض میرسد باید مراعات شود .
 قاعده (۴۳) مرکب مزجی در حکم مفرد است و مانند يك کلمه تلفظ میشود ،
 و بنا بر این در کتابت هم باید بصورت يك کلمه نوشته شود و از جدا نوشتن دو جزو
 جز در مواردی که در قاعده ۴۴ ذکر میشود خودداری باید کرد ، مانند خاکسار ،
 گلستان ، سنگلاخ ، پیشگاه ، شاهتره ، سیماب ، گلرخ ، دلبر ، غمگسار ،
 دستکش ، همنام ، بیخرد ، پشتواره ، گوشواره ، شاهوار ، خوشروی ، دستیار ،
 بختیار ، شبیار ، جاندار ، دلدار ، پاسبان ، سگبان ، نگهبان ، همچنین ، همچنان .

و مرکب و صفی و اضافی را مانند مرکب اسنادی جدا می نویسند ، چون
 سخن لطیف ، راه نو ، دل من ، پای مور ، مگر در صورتی که ترکیب مقلوب باشد
 که متصل نویسند مانند کتابخانه ، نیکمرد ، کتخدا ، و لفظ « صاحب » را در اضافه
 ببعض کلمات بی کسری اضافه تلفظ میکنند و در نوشتن متصل بمضاف الیه مینویسند
 مانند صاحبدل ، صاحبقران ، صاحبجاه .

و مرکب عطفی را هرگاه واو حذف باشد متصل نویسند مانند « گفتگوی ،
 جستجوی ، رستخیز » و مرکب اتباعی در حکم مرکب عطفی است جز اینکه کمتر
 اتفاق می افتد که واو حذف شود .

قاعده (۴۴) از متصل نوشتن لفظ مرکب در موارد ذیل خود داری باید کرد :
 اول وقتی که کلمه دراز شود مانند « سلیمان شکوه » که « سلیمان شکوه »

نباید نوشت .

دوم وقتی که زشت و بدنما شود مانند « هم نخجیر » که « همنخجیر » نباید

نوشت .

سوم وقتی که خواندنش دشوار گردد مانند « رستم صولت » که « رستمصولت »

نباید نوشت .

(چهارم) وقتی که بسبب متصل نوشتن دو حروف همجنس پهلوئی هم واقع شود

مانند « هم مسلک و بی یار » که « هممسلک و بییار » نباید نوشت .

(پنجم) وقتی که کلمه بی را بر جزو دوم مرکب بوسیله‌ی واو عطف کرده باشند مانند «بی عارو ننگ و بی خورد و خواب» که اگر متصل (بیمار - بیخورد) نویسند چنان مینماید که «بی» تنها بر جزو اول داخل شده و مفادش تعلق بی جزو دوم ندارد. (ششم) وقتی که کلمه مشتبه بکلمه‌ی دیگر شود و این غالباً در موردی است که جزو اول «بی» و جزو دوم مبدو بهمزه باشد چون «بی آرام» که اگر «بیارام» نویسند بفعل امر مشتبه گردد.

قاعده (۴۴) - کلمه‌ی مرکب بمعنی شناخته میشود و علامت معنویش اینست که بتوانیم بجای آن کلمه‌ی مفردی چه از آن زبان و چه از زبان دیگر بگذاریم مانند بیعلم که بجای آن کانا یا جاهل میتوان گفت. بنا بر این، از متصل نوشتن دو کلمه که بصورت ظاهر لفظی مرکب مینماید لیکن در معنی مرکب نیست خود داری باید کرد، و این غالباً در دو مورد اتفاق می افتد.

(اول) در موردی که جزو دوم، کلمه‌ی بی باشد که هم بمعنی فعل امر و هم بمعنی اسم فاعل میآید که در صورت اول جدا و در صورت دوم متصل باید نوشت، مانند «فرمانبر و نکهدار» که در این جمله: «فرمانبر خدا و نکهدار خلق باش» باید متصل نوشته شود، و در این جمله: «خدا را فرمان برودل نگهدار» باید منفصل نوشته شود و نظایر این بسیار است.

(دوم) - در موردی که دو کلمه گاهی برای وصف اسم (صفت مطلق) و گاهی برای وصف فعل (قید) استعمال شود که آن دو کلمه را در صورت اول متصل و در صورت دوم منفصل نویسند مانند بیعلم و بیزر که در این جمله: «مرد بیعلم بیکاره و شخص بیزر بیچاره است» باید متصل نوشته شود، و در این جمله: «بی علم کاری از پیش نرود و بی زر مرادی میسر نشود» باید منفصل نوشته شود، و رعایت این نکته‌ی دقیق در کتابت کمال لزوم دارد و اغلب بدان متوجه نیستند.

قاعده (۴۵) - در خط فارسی تجزیه‌ی يك کلمه خواه مفرد باشد و خواه مرکب مزجی و خواه مرکب عطفی که واو حذف شده است جایز نیست، و مراد از تجزیه در اینجا اینست که نصف کلمه را با علامتی از قبیل «-» در آخر يك سطر و نصف دیگرش را با همان علامت در اول سطر بعد قرار دهند. در مرکبهای اضافی از قبیل

غم دل و در خانه و مرکبهای وصفی از قبیل «مرد بدویپرز و سره مرد» و مرکبهای عاطفی با واو از قبیل «گفت و شنید و خورد و خواب» و مرکبهای بمزاجت با اتباع که نوعی از مرکب عاطفی است از قبیل «خواروزار» «تارومار» هم رعایت این قاعده پسندیده و مستحسن است.

قاعده (۴۶) - در کلمات مرکبی که حرف آخر جزو اول و حرف اول جزو دوم آنها همجنس یا متقارب المخرج است گاهی بجای دو حرف، يك حرف مشدد یا مخفف مینویسند، مانند «شو، شیر، شباز، بقر، زوتر، سپیدو، بادامغز، نیمن» که اصل آنها «شب بو، شب پره، شب باز، بد تر، زود تر، سپید دیو، بادام مغز، نیم من» است. این کلمات را بصورت اصل هم میتوان نوشت و در این صورت (چنانکه در قاعدهی ۲۳ گفته شد) باید منفصل نوشت نه متصل.

قاعده (۴۷) - برخی از نویسندگان قدیم هاء «که» را پیش از «چون» و هاء «چه» را پیش از بعض کلمات از قبیل «کنم و گویم» می انداختند و «ك» و «چ» را متصل بکلمه‌ی بعد مینوشتند، مانند «کچون، چکنم، چگویم» بجای «که چون، چه کنم، چه گویم» و امروز هم بعضی از مبتدیان «چه قدر» را «چقدر» مینویسند، این طرز کتابت چون سبب اشتباه کلمات میشود روا نیست، و که و چه را در همه جا (بجز مواردی که در ضمن قواعد پیش یاد شده است) جدا از کلمه‌ی بعد باید نوشت، مگر در دو کلمه‌ی «چگونه و چسان» که از بسیداری استعمال صورت ترکیبی آن فراموش شده و در حکم دو کلمه‌ی مفرد است.

قاعده (۴۸) - «که و چه» رابط میان موصول و صله و رابط میان اسم نکره و جمله‌ی صفت را متصل بکلمه‌ی پیش نباید نوشت، مگر در صورتی که دو کلمه در حکم يك کلمه باشد و آن در مواردی است که نویسندگان قدیم هاء ملین را از آخر «که و چه» می انداختند، و آن عبارت است از کلمات «آنکه، آنچه، بلکه، چنانکه، چنانچه، بدانکه، بدانچه» که در قدیم «آنك، آنچ، بلك، چنانك، چنانچ، بدانك، بدانچ» می نوشتند در غیر این چند کلمه متصل نوشتن «که و چه» بکلمه‌ی پیش جایز نیست و فی المثل «کسی که، مردی که، وقتی که، صورتی که» باید نوشت.

نه «کسیکه، مردیکه، وقتیکه، صورتیکه»

قاعده (۴۹) - چسباندن اسم اشاره بمشارالیه و اسم عدد بمعدود ناروا و از غلطهای فاحش کتابت است، جز در موردی که اسم اشاره با مدخولش و اسم عدد با معدودش تشکیل مرکبی مزجی داده باشد که در این صورت در حکم یک کلمه است و مطابق قاعدهی ۴۲ متصل نوشته میشود، مانند آنکه، آنچه، آنکس، اینچنین، آنچهان امسال، امروز، امشب و مانند «ششصد، هفتصد، نهصد، هجده، هفده» و نظایر اینها. در غیر این مورد اسم اشاره را جدا از مشارالیه و اسم عدد را جدا از معدود باید نوشت و فی المثل «این مرد، آن روز، پنج روز، شش ماه» باید نوشت نه «اینمرد، آنروز، پنجروز، ششماه» و باید متذکر بود که اینگونه متصل نویسی از تصرفات برخی از خوشنویسان ناشی شده است که بجای نوشتن نقاشی کرده و برای زیبا نمودن خط بعضی کلمات و حروف را که باید جدا نوشته شود متصل نوشته اند. و دیگران آنرا کتابتی جایز شمرده و بدون اراده و قصد معین پیروی کرده اند.

قاعده (۵۰) - از جملهی متصل نویسی ها که بتقلید از نقاشان خط معمول شده است چسباندن حرف ندا بمنادی است، مانند «ای دوست، ای خدا، ای فلک» که باید «ای دوست، ای خدا، ای فلک» نوشته شود و بطور کلی در نوشتن این قبیل کلمات باید اصل تطابق را رعایت کرد و آنچه را که در تلفظ دو کلمه است در کتابت هم دو کلمه نوشت.

